

تأثیر سکاها و پارت‌ها بر حماسه‌ی ملی ایرانیان با تکیه بر شاهنامه

مریم جاگیر^۱

حمیدرضا اردستانی رستمی^۲

چکیده

سکاها از کهن‌ترین اقوام بشری در منطقه‌ی آسیا می‌باشند که دارای فرهنگ و هنر غنی و تمدن با شکوه بوده‌اند. این قوم بدلیل این‌که سده‌های متمادی بر تمدن‌های بزرگ مجاور خود چون مادها نفوذ داشته‌اند، بسیاری از مظاهر زندگی آن‌ها در این تمدن‌ها و اقوام همسایه تبلور یافته و با شکل دیگری به حیات خود ادامه داده است. بنابراین نشانه‌های فرهنگ و تمدن سکاها را می‌توان در فرهنگ ایرانی مخصوصاً ادبیات فارسی کهن یافت که مهم‌ترین اثر در این زمینه شاهنامه‌ی فردوسی است که به صراحت از سکایی بودن یا سگری بودن رستم و خاندانش یاد کرده است. در این پژوهش به این پرسش، پاسخ خواهیم داد، که سکاها و پارت‌ها چه تأثیراتی بر حماسه ملی ایرانیان (شاهنامه) داشته‌اند؟ سکاها در پهنای وسیعی از سرزمین‌های باستانی پراکنده شدند و به علت هجوم به اطراف، معمولاً از قبایل پرنفوذ و با ظرفیت‌های جنگجویی بالا بودند. آن‌چه که اشارات تأثیر قوم سکا را بر جوامع اطراف خود قابل پذیرش می‌کند، این است که یکی از این مؤلفه‌های اصلی و اساسی جغرافیای گسترده حضور و نفوذ این بیابانگردان و تعدد نام‌هایی است که در هر منطقه‌ی جغرافیایی به ایشان اطلاق می‌شده است. اهمیت تحقیق حاضر که به روش کتابخانه‌ای و به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی است در این است که با استفاده از منابع دست اول که اطلاعاتی از سکاها و پارت‌ها می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: سکاها، پارت‌ها، شاهنامه، فرهنگ و تمدن، حماسه ملی.

۱. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی دزفول Maryamjagir@yahoo.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی دزفول H_ardestani_r@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۱۷

شاهنامه به عنوان محکم‌ترین سند هویتی ایرانیان حاوی داستان‌های اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی است که در خود بسیاری از مسائل مهم فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی، ادبی و زبانی را جا داده است. تمامی داستان‌هایی که در سه بخش اساطیری و حماسی و تاریخی آمده است از منظر شناخت جنبه‌های ادبی، تاریخی و اسطوره‌ای حائز اهمیت است که همین امر باعث شده است تا شاهنامه در ردیف بزرگ‌ترین شاهکارهای ادبی جهان قرار گیرد. ایران همواره سکونت‌گاه اقوام و نژادهایی بوده است که در روزگار خود منشأ اثر بوده‌اند و یکی از این اقوام، قوم سکا است که به دلیل فرهنگ ویژه‌ی آن‌ها مورد توجه نویسندگان بوده است. امروزه تاریخ‌دانان و باستان‌شناسان ایران کهن را از آثار به جا مانده و منابع یونانی و تورات می‌شناسند و شاهنامه یکی از منابعی است که همواره برای شناخت ایران کهن بدان مراجعه می‌شود.

پیشینه سکاها

گروهی که پژوهش‌های متعددی در مورد تاریخ و هویت سکاها دارد درباره‌ی این قوم می‌گوید «وقتی مردمان هند و اروپایی به سوی مناطق دیگر کوچیدند، سکاها تقریباً آخرین قبایل آریایی بودند که پس از مهاجرت سایر اقوام هند و اروپایی در پایان قرن هشتم پیش از میلاد، و پس از تشکیل دولت ماد از سرزمین اصلی (جلگه‌های جنوب روسیه) بیرون آمده و در شمال آسیای مرکزی و جنوب سیبری امروز و شمال دریای کاسپین و حدود غربی آن تا پشت کوه‌های قفقاز در دشت‌های پهناور این ناحیه‌ی بسیار وسیع پراکنده شدند». (گروسه، ۱۳۸۰: ۳۴) در مورد کهن بودن قوم سکا تقریباً در نظر محققان و سکاشناسان اختلافی نیست؛ اما در دادن عنوان کهن‌ترین قوم تاریخ در مورد آن‌ها قدری امساک وجود دارد چنان که مشهود است. بسیاری از دانشمندان یونان باستان به اشتباه سکاها را کهن‌ترین نژاد جهان دانسته‌اند،



تروکوس پومتیوس، مورخ قرن اول پیش از میلاد تاکید کرده است که سکاها همیشه در نظر همگان، به جز مصریان از کهن‌ترین نژاد جهان به شمار می‌رفتند. (رایس، ۱۳۷۰: ۱۱)

این نژاد بسیار کهن که در راز و رمزهای اساطیری و افسانه‌های ملل متعدد ردپایی از خود برجای نهاده‌اند، «در تکوین تاریخ و شکل‌گیری اساطیری ملل مختلفی؛ از جمله یونانیان، ایرانیان، هندیان و چینیان نقش اساسی داشته‌اند. سکاها که طوایفی بیابانگرد و مهاجم بودند. در اوان تاریخ، همچون سایر قبایل آریایی در شرق و غرب و جنوب جهان مسکون آن دوران پراکنده شدند و هر چند همواره با همسایگان خود در ستیز بودند، سرانجام در میان آن‌ها مضمحل شدند و تنها نامی از ایشان در صفحات تاریخ باقی ماند». (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۵۰)

سکاها در پهنای وسیعی از سرزمین‌های باستانی پراکنده شدند و به علت هجوم به اطراف، معمولاً از قبایل پر نفوذ و با ظرفیت‌های جنگاوری بالا بودند. آنچه که اشارات تأثیر قوم سکا را بر جوامع اطراف خود قابل هضم و پذیرش می‌کند، ذکر این نکته است که یکی از این مؤلفه‌های اصلی و اساسی «جغرافیای گسترده حضور و نفوذ این بیابانگردان و تعدد نام‌هایی است که در هر منطقه‌ی جغرافیایی بدیشان اطلاق می‌شده است. به روایت تاریخ، تیره‌های گوناگون سکایی که اکثر مورخان ایشان را از شاخه‌های نژاد هندواروپایی قلمداد می‌کنند در جغرافیای گسترده‌ای سکونت داشتند». (باقری، ۱۳۷۶: ۲) این جغرافیای گسترده حوزه نفوذ سکاها را در جوامع چین، ایران، هند و تا مناطق دیگر رواج می‌داده است.

سکاها از شعبات آریایی‌ها بوده‌اند باید به این نکته هم اشاره کنیم که آنان از اقوام آریایی‌هایی بوده‌اند که بنا به دلایل متعدد؛ اسناد، مدارک و مستندات قابل توجهی درباره‌ی شان موجود نیست. «این قوم در آخرین هزاره‌ی پیش از میلاد در جلگه‌های



وسیعی گسترده از مرزهای چین تا سواحل دانوب، روزگار می‌گذراندند. امروز عملاً سراسر این گستره‌ی عظیم به صورت چمنزاری طبیعی به شوروی تعلق دارد، اما در دوره‌های پیش از تاریخ، طوایفی بی‌شمار در این دشت پهناور می‌زیستند و در بخش شمال شرقی، بسیاری از طوایف مذکور از خاستگاه خویش به نواحی غربی یا جنوب غربی مهاجرت کردند و مسیر حرکت آن‌ها را با اشیایی که به جای نهادند می‌توان مشخص کرد». (بهزادی، ۱۳۶۸: ۵۱۹) حال که تا حدودی به بستر تاریخی سکاها پرداختیم، این نکته‌ها به طور مشخص، معلوم می‌شود که سکاها در ناحیه‌ی گسترده‌ای از حوزه‌ی کوه‌های زاگرس و نواحی غرب و شرق ایران می‌زیسته‌اند و حضور قابل توجهی داشته‌اند. این قبایل پراکنده و کوچ‌رو در طول قرن‌های هفت و هشت ق.م. به قدرت فراوان و قابل توجهی در نواحی فلات ایران دست‌یافت‌اند. قدرت و نفوذ حضور سکاها در میان جوامع ایرانی آنقدر زیاد و تأثیرگذار بوده است که بنابه نظر مورخان و تاریخ‌پژوهان، سکاها از مهم‌ترین عوامل ضعف یا قوت دولت‌های اولیه ایران باستان به شمار می‌روند. در حدود سال‌های ۱۳۰ ق.م در عهد اشکانیان طایفه‌ی سکایی در جنوب شرقی ایران در منطقه‌ای به نام درنگیان یا همان زرنگ و زرنج مذکور در تواریخ اسلامی مستقر شدند و حکومت آن ناحیه را در دست گرفتند و از این زمان بود که زرنگ به نام سکاها به سگستان (سکستان سجستان، سیستان امروزی) تغییر نام داد. (طاهری، ۱۳۹۱: ۷) به هر حال گسترش سکاها چه به میل و چه تحت فشار، دارای مسیرهای مشخص و حساب شده‌ای نبود؛ آن‌ها در هزاره‌ی سوم قبل از میلاد در تعارض با شاخه‌های ایرانی و هندوآریایی به سوی شمال دریای کاسپ، حوزه‌ی سیحون گسترش یافتند و در طول هزاره‌ی دوم پیش از میلاد در آسیای مرکزی و شمال افغانستان با شاخه‌های ایرانی در نبرد بودند و در اروپای جنوبی برای طوایف غربی هندواروپایی مشکلاتی فراهم آوردند. نفوذ گسترش آنان



به سوی شرق باعث شد که منابع چینی از مردمان تازه‌ای در اوایل هزاره‌ی اول قبل از میلاد از مرزچین خبر دهند و آنان را مردمانی با موی سرخ و چشمان سبز معرفی کرده‌اند. (قریشی، ۱۳۸۰: ۱۲۴-۱۲۳) که طبق شواهد تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی اینان همان سکاییان هستند. از بیان فوق استفاده می‌شود که سکاهای بومی، قبل از این‌که مهاجرین سکایی از شمال شرق کشور بیایند، در مناطق یادشده سکونت داشتند. با حضور آن‌ها جمعیت سکاهای بیشتر گردیده است. در باب سکاهایی که به «ماد» و آسیای صغیر در زمان «هوخستر» هجوم آوردند عقاید مختلف‌اند، بعضی آن‌ها را از سکاهای پادشاهی که هردوت ذکر کرده می‌دانند. این سکاهای نژاد اصغر (زرد) به شمار می‌آورند.

ریشه‌شناسی و وجه‌تسمیه‌ی نام سکا

نام «سکا» یا «ساکا» در منابع آشوری «آشکوزا» در منابع بابلی «اشکوزا» در منابع عبری «آشکوز» نوشته شده است. در منابع آشوری نام سرزمین آنان در دوران حاکمیت بیست و هشت سالی اشکوزها «کشوراشکوز» ثبت شده است. کلمات اشکوز و اسکیت اشکال مختلف تلفظ یک کلمه‌ی واحد در زبان‌های گوناگون، بر اساس ساختمان صوتی این زبان‌ها می‌باشد. این اقوام در زبان روسی و برخی السنه‌ای اروپای «اسکیف» خوانده شده‌اند. این کلمه در طول تاریخ بصورت‌های «شکیدا=شکودا Skida و حتی شکنیز Skinz و اغلب بصورت ساک = ساکا = سکا ثبت شده است. (زهتابی کیریشچی، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

ظاهراً نام سکاهای در تاریخ برای اولین مرتبه در منابع آشوری آمده و مربوط به گزارش و زمان پادشاهی آسرحدون در حدود سال ۶۷۰ ق.م است، در آن زمان پادشاهی آنان به عهده‌ی کسی بنام «آیش پاکای» بوده که به همراهی «ماناها» متحداً علیه آشور پیمان بستند. سکاهای احتمالاً جزو توابع ماد بودند و زمانی که عده‌ی بیشتری از طوایف



آن‌ها به قفقاز و آذربایجان وارد شدند در آن ناحیه، سرزمین سکاها را تشکیل دادند. ماریان موله، از سکاها به عنوان ایرانیان شمالی یاد می‌کند و مسکن آن‌ها را از محدوده‌ی اوکراین تا ترکستان چین ذکر می‌کند که به صورت چادرنشینی زندگی می‌کردند و دیگر ایرانیان و هندیان از آنان به «سکا» یاد می‌کردند. (سید محمودی، ۱۱:۱۳۸۶)

شعبه‌های قوم سکا

سکاها از اقوام پرجمعیت و پرتحرک دنیای باستان بوده‌اند که سهم به‌سزایی در قدرت دولت‌های باستانی داشته‌اند، به‌نحوی که این قوم سرکش و جنگجو که سالیان سال برای امپراتوری پر عظمت هخامنشی ایجاد مشکل می‌کردند، روزگاری نیز به عنوان ملل تابعه، زیر پرچم آن شاهان مقتدر شمشیر می‌زدند. در مورد شعبه‌ها و تیره‌های این قوم کهن اقوال، فراوان است، «مطالعات دیرین شناسی و باستان‌شناسی حاکی از آن است که قوم باستان سکا همچون سایر تیره‌های آریایی در هنگام مهاجرت به سرزمین‌های دیگر به سه شاخه‌ی اصلی تقسیم شدند. در کتیبه‌ها و اسنادی که از دوره‌ی هخامنشیان بر جای مانده از سکاها به نام سکا‌های «تیز خود» (Tiyra kuda)، سکا‌های «آن سوی دریا» (tryiay taradaraya) و سکا‌های «هوم نوش» (Havmavarka) یاد شده است. (مرادی غیاث‌آبادی، ۱۳۸۰: ۱۷۹) به گفته‌ی فرای، اوستا که یکی از کهن‌ترین متون مقدس بشری است، نیز دو دسته از سکاها را معرفی و نام می‌برد: ۱. داهه (داهی) مملکت قوم داهه که در سانسکریت، داس به معنی دشمن و مردمانی که دارای صفات اهریمنی بوده‌اند. (فرای، ۱۳۷۷: ۷۱-۷۲).

پیشینه پارت‌ها

پس از شکست داریوش سوم به دست اسکندر و تسلط یونانیان بر ایران و سرزمین‌های تابعه، دوران جدیدی از تاریخ ایران شکل گرفت. سرزمین‌هایی که



اسکندر گشوده بود میان سردارانش پخش گردید. با مرگ اسکندر ملیت‌ها سربرکردند و به‌زودی جنگ استقلال درگرفت تا مدت‌ها هر نقطه از کشور به شکل پاره‌هایی با ملوک معین اداره می‌شد و در این بین سرداران اسکندر سهم قابل توجهی داشتند. به هر روی در اثر نبود یک حکومت مرکزی قدرتمند ایران عملاً به صورت ملوک الطوایفی اداره می‌شد و هر روز میان خواهندگان قدرت، نزاع و جنگ و خونریزی ادامه داشت، تا این‌که از میان این سرکشان، خاندانی قدرتمند به نام «اشکانیان» که نسل خود را به «آرش کمانگیر» می‌رسانند روی کار آمدند و قریب چهارصد سال بر ایران فرمانروایی کردند. طبق نسب‌شناسی تاریخی آن‌ها خود را از قوم «پارت» می‌دانستند. در کتیبه‌ی بیستون از پارت به عنوان ولایت نام می‌رود. مردم پارت از سکاییه به پارت کوچ کرده بودند که در آن‌جا ایرانیان صحراگرد با قبایل ناهمگن در آمیخته بودند. «ارشک»، مؤسس سلسله اشکانیان، در سال ۲۵۰ پیش از میلاد به کمک قبیله‌ی چادر نشین «اپرنی» که قبیله‌ای از اتحادیه‌ی قبایل «داهه‌ی سکایی» بود و او خود را متعلق به این قبیله می‌دانست، از اطاعت سلوکیان سرپیچید و مستقل گردید... او با اتحاد با دیودوتوس دوم توانست سپاه سلوکیان را بشکند، استقلال خویش را استواری بخشد و لقب شاهنشاه بر خود نهد از این هنگام تاریخ فرمانروایی پارتیان آغاز می‌گردد. (چهاردهم آوریل سال ۲۴۷ پیش از میلاد) (هوار، ۱۳۸۴: ۱۱۹ و ۱۲۱)

مدت حقیقی دولت اشکانیان از ۲۵۶ قبل از میلاد یعنی سال تأسیس آن توسط ارشک اول تا ۲۲۴ میلادی سال کشته شدن اردوان پنجم و انتقال حکومت از آنان به اردشیر ساسانی قریب چهارصد و هشتاد سال است. اگر دوره‌ی هفتاد و چهار ساله‌ی حکومت آن عده از جانشینان اسکندر را اعم از اسکندر و سلوکیان که پیش از اشک اول بر ایران سلطنت کردند به این عدد بیفزاییم مجموع فرمانروایی ایشان پانصد و پنجاه و چهار سال می‌شود». (فرای، ۱۳۷۷: ۷۲-۷۱)

تبار پارتیان

در مورد پارتیان و نسب آن‌ها و بیش از چهارصد سال شاهنشاهی آنان اطلاعات چندانی در دست نیست. بی‌تردید این قلت منبع و آگاهی از این سلسله‌ی ایرانی تبار در مورد خاستگاه و تبار قوم پارت نیز صدق می‌کند. در برخی تواریخ آمده است که اشک پسر دارا و از نسل آرش بود. طبری اشک را بنیان‌گذار دودمان اشکانی ذکر می‌کند و او را پسر اشکان بزرگ و از نسل کی ابیبه (Kay-Abibeh) پسر کی قباد می‌انگارد. دینوری اجداد اشکانیان را قیوس ذکر می‌کند. (دینوری ۱۳۸۳: ۳۶) فرای با آوردن تمام آن‌چه درباره‌ی منشأ وجودی این قوم است، می‌گوید «منابع در دسترس ما، درباره‌ی خاستگاه نام‌دهنده - بنیان‌گذار دودمان اشکانی (از حدود ۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۶ پس از میلاد)، یعنی «ارشک» (۲۱۱ - ۲۷۴ پ.م.) [پارسی میانه: Arshak، یونانی: Arsaces، فارسی: اشک؛ از واژه‌ی «Arshan» = مرد، دلیر] بسیار ناسازگار و متفاوت است. در این منابع، ارشک به عنوان «راهزنی» که سرزمین «پارت» را با تهاجم و قتل شهریان آن تصرف کرده بود، یا به عنوان فردی «بلخی» که ترقی و خیزش «دیودتوس» (Diodotus) (فرمان‌دار بلخ) برایش تحمل‌ناپذیر بود و به پارت حرکت کرد و رهبری آن ایالت و طغیان علیه سلوکیان را به دست گرفت یا به عنوان سرکرده‌ی قبیله‌ی «پرنی» معرفی شده است. (فرای، ۱۳۸۰: ۵-۳۳) همان‌گونه که روشن شد اشک یا ارشک از قبیله‌ی «پرنی» یا «پارنی» بودند و مورخان و جغرافی‌دانان عهد قدیم، نام پارتی را مأخوذ از قبیله‌ی پارنی «پرنی» که تیره‌ای از قوم سکا داهه بودند، ذکر می‌کنند. در زمان تسلط اسکندر این اقوام در بیابان‌های بین سیحون و جیحون در حرکت بودند. (دیاکونوف، ۱۳۴۴: ۳۹) فرای در این مورد به تصریح اعتقاد دارد که «(Aparni یا Parni)) یکی از قبایل ایرانی شرقی است که گویا به اتحادیه‌ی سکایی «داهه» (Dahae) تعلق داشته و در پیرامون رود تجن ساکن بوده است. پرنی‌ها احتمالاً



در آغاز سده‌ی سوم پ.م. به سرزمین «پارت» مهاجرت کردند و در اواسط همان سده، به رهبری ارشک، حاکمیت آن سرزمین را به دست آوردند. (فرای، ۱۳۸۰: ۵ - ۳۳)

سکاها و تاریخ حماسی ایران

براساس اوستا حدود دو هزار سال قبل از میلاد، نژاد آریایی به مهاجرت پرداختند و وارد مناطق خراسان بزرگ و سپس سایر نواحی ایران زمین شدند. درگیری مهاجران آریایی با بومیان عیلامی، تپوران، کادوسیان و قبایل دیگر به جنگ‌های شدیدی میان آنان انجامید که قسمتی از حماسه‌های ملی ما مربوط به این درگیری‌ها است. مثلاً سکائی‌ها متحد سغدی‌ها دشمن کوشانیان بودند. رستم قهرمانی از سکاها بود که با توطئه پادشاه کابل که از کوشانیان بود به وسیله‌ی نابرداری رستم - شغاد - کشته می‌شود. (یاحقی، ۱۳۵۵: ۷۹۷-۷۹۶)

آغاز تاریخ سکاها را شاید بتوان ۷۰۰ سال پیش از میلاد دانست یعنی زمانی که واپسین طوایف هندواروپایی به مقصد رسیدند. (رایس، ۱۳۷۰: ۳۰) و از آن جا که غالباً بر این نظریه صحه می‌گذارند که سکاها از سوی آسیای میانه به نواحی ایران وارد شده‌اند، بنابراین بسیاری از داستان‌های حماسی ایران که در شاهنامه به آن‌ها اشاره شده است، با ورود سکاها و ماجراجویی آن‌ها مطابقت پیدا می‌کند. شیرین بیانی در کتاب تاریخ ایران باستان نیز اقوام تور و تورانی‌ها را همان سکاها می‌داند که در اساطیر و حماسه‌های ایرانیان شرقی وارد شدند. همچنین برخی تمامی داستان‌های بزرگ پهلوانی ما که در شاهنامه به نام جنگ‌های ایران و توران یاد شده است، معادل جنگ‌هایی می‌دانند که شاهان، ملوک الطوایف و قبایل پارت با مهاجمان تخاری و داهی و سکایی (که همه سفید پوست و از نژاد هندواروپایی بودند) و ۴ باسایر طوایف زردپوست وحشی آسیای مرکزی انجام دادند. منتها چون یکی از

طوایف که در دوره‌ی تمدن اوستایی، در همین حدود می‌زیستند و با ایرانیان در حال جنگ بودند، توری نام داشته است، بعد از آن، همه سکاها و زردپوستانی هم که جانشینان بعدی آنان‌اند، تورانی خوانده شدند. (صفا، ۱۳۵۶: ۳۴)

یکی از چالش‌هایی که پژوهشگران با آن مواجه هستند این است که به دلیل ویژگی بیابانگردی سکاها مطابق تحقیقی در باب احوال و فرهنگ این قوم، منحصر به بزرگان سکایی و اشارات پراکنده در تواریخ همسایگان آن‌ها است. بررسی احوال قوم سکا و تحقیق راجع به نحوه‌ی انتشار آن‌ها حاکی از اصل مشترک سکایی برای خاندان زال و رستم و تورانیان مذکور در شاهنامه است؛ هر چند این مسأله تنها قرینه‌ی لفظی موجود دال بر پیوند خاندان رستم با قوم سکایی است. روایات این قوم فراموش شده و ریشه‌ی بسیاری از افسانه‌ها و اساطیر مشترک ایرانیان و هندیان و چینیان را باید در روایات قوم سکا جستجو کرد.

به گفته‌ی هردوت سکاها بر این باورند که پهلوانی شکست ناپذیر به نام هراکلس (قابل مقایسه با رستم دستان) جد اعلای همه‌ی سکاها است. طبق اسطوره‌ی هراکلس، او با پوششی از پوست شیر (قابل مقایسه با ببر بیان رستم) با گله‌های اسب خود (قابل مقایسه با رخش در شاهنامه) به حوالی دریای سیاه می‌تاخت که به منطقه‌ای رسید که بعداً به نام فرزندش، سیتی (Scy Thia) خوانده شد. با شروع طوفانی مهیب، هراکلس گله‌ی اسبان خود را گم کرد و در خوابی عمیق فرو رفت چون از خواب برخاست، در جستجوی اسبان خود برآمد تا این‌که در بیشه‌زاری به غاری مهیب وارد شد که در آن به موجودی شگفت‌انگیز؛ نیمه زن-نیمه مار (قابل مقایسه با تهمینه در داستان سهراب) برخورد که خود را فرمانروای آن سرزمین می‌خواند و چون سراغ اسبان خود را از او گرفت پاسخ شنید که شرط پس دادن اسب‌ها مزاجت با اوست. هراکس به این شرط تن درداد و بزودی از وی صاحب سه پسر شد و پس از چندی



که قصد عزیمت از آن دیار را کرد، کمان و کمر بند و جام طلایی خود را به وی سپرد و گفت هر یک از فرزندانم که توانایی به زه کردن کمان مرا داشته باشد. کمر بند و جام طلایم از آن اوست و جانشین من محسوب می شود. این داستان با ماجرای رستم با تهمینه در سرزمین سمنگان شباهت های چشمگیر دارد. در این داستان نحوه ی ازدواج هراکلس با موجود شگفت انگیز درون غار، با داستان آشنایی رستم با تهمینه، مادر سهراب شباهت دارد همچنین در هر دو داستان قهرمان در جستجوی اسب گمشده ی خود است و به پیشنهاد ازدواج به شرط یافتن اسب خود پاسخ مثبت می دهد و در هنگام جدا شدن از معشوق جواهرات را برای نشاندار بودن فرزند تازه به دنیا آمده به او می دهد. (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۳۹)

زرین کوب درباره ی ارتباط سکاهای با منابع داستانی و بن مایه های شاهنامه می گوید: «افسانه ی پیشدادیان و کیانیان، در بین ایرانیان بسیار معروف اند از جمله ی پیشدادیان می توان به هوشنگ، طهمورث که به دوره ی قبل از جمشید و همچنین فریدون و منوچهر به دوره ی پس از او منسوب می باشند، اشاره کرد. اساطیر هوشنگ و طهمورث، ممکن است از اساطیر سکایی به داستان های ایرانی راه پیدا کرده باشند. (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۳۵) همچنین در مورد نام نخستین شاه گیتی از نظر شاهنامه و نیز نام هوشنگ و ارتباط آن ها با نام های سکایی ذبیح الله صفا به نقل از سن کریستین سن می گوید: «بر طبق مآخذ اسلامی در قرون اولیه ی اسلامی در ایران قدیم. طهمورث نخستین شاه جهان و پدید آورنده ی شاهی بود نام دیگر وی «پرذات» است. کریستن سن کلمه ی «پرذات» را قدیمی تر و هئوشنیگه (هوشنگ) را جدیدتر دانسته است و کلمه ی «پرذات» را با کلمه ی «پارالاتوس» سکایی از یک ریشه دانسته است، وی «آراپوگزائیس» دومین فرزند «تارکیاتوس» را هوشنگ دانسته و همان تارکیاتوس را نخستین شاه سکایی می داند که پدر خانواده ی «پارلاتویی» است». (صفا، ۱۳۸۴: ۴۱۰)



مطابق متون اوستا، همه‌ی اقوام تورانی بیگانه و دشمن نبوده‌اند، اساطیر ایرانی در برابر دشمن ایرانیان، یعنی افراسیاب، از خاندان‌های تورانی بنام خاندان «فریان» به نیکی یاد می‌کند. در فروردین‌یشت در برابر فره‌وشی‌های (ارواح) مردان و زنان پاک (اشون) سرزمین‌های ایرانی، فره‌وشی‌های مردان و زنان، اشون تورانی و اشونری (سرزمین‌های شئیریم و داهی نیز ستوده می‌شوند. (دوستخواه، ۱۳۷۷، ۴۲۷/۱) در اوستا در یشت ۱۳ موسوم بر فروردین یشت، اسامی تعدادی از شاهان پهلوانی دوره‌ی اوستا آورده شده است که از نظر روایات پهلوانی و داستانی، از مهم‌ترین یشت‌ها است. چنان‌چه در اوستا از قوم «راهی» (مملکت قوم داهی) که از قبایل «سک» است، نام برده شده است. (صفا، ۱۳۸۴: ۵۷)

بنا بر نظر عده‌ای از محققان، دیواری که قرآن از آن به نام «سد یاجوج و ماجوج» ذکر کرده و آن را منسوب به ذوالقرنین دانسته، در واقع مربوط به اقدامات کورش یا داریوش هخامنشی برای جلوگیری از تهاجماتی است که از ناحیه‌ی ترکان و نژاد زرد و سکاها صورت می‌گرفته است. (بختورتاش، بی‌تا: ۹۳)

تشکیل دولت و سلسله‌ی پیشدادیان که در روایات ملی ایرانیان ذکر شده است، با حوادث دوره‌ی دیاکو و درگیری‌های دولت ماد با آشور در زمان هووخشتره و نیز شورش سکاها و نهایتاً تعقیب سکاها و درگیری با لیدی و صلح افسانه‌های ایران و لیدی در عصر آستیاگس در موارد بسیاری مطابقت دارد. اقدامات هووخشتره برای رهایی از سلطه‌ی سکاها و بیرون کردن آن‌ها از سرزمین ماد که در تاریخ هردوت به آن اشاره شده است، در روایات ملی ما به گونه‌ای دیگر آمده است.

در روایات ملی، پادشاه بعد از فریدون یعنی «منوچهر» که در اوستا (مینوچتر) بهشتی نژاد یا بهشتی صورت است تشابه اسمی و معنوی با «هووخ چتر» دارد، به معنی خوب نژاد یا خوب صورت است. منوچهر در جنگ‌های خود با تور و سلم، نیروهای تور



را از یک سو و قوای سلم، پادشاه شام و سوریه، را از سوی دیگر شکست می‌دهد و به نام یکی از بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین چهره‌های تاریخ ایران باستان خودنمایی می‌کند. (باوند، بی تا: ۷۳)

در بیشتر حماسه‌های ملی ایرانیان، سکاها به عنوان دیو و یا تورانیان ذکر شده‌اند. دیو به معنی دشمن، و تور هم به معنی تورانیان و هم نام یکی از طوایفی بوده که در هجوم به ایران و درگیری با ایرانیان مقدم بوده است. به نظر زرین کوب، سکاها همان طوایفی هستند که در حماسه‌های ایرانیان شرقی از آنان به عنوان تور و تورانیان نام برده‌اند و بخش عمده‌ای از حماسه‌های ملی ایرانیان شرقی داستان کشمکش با آنها است. (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۱۷)

جنگ‌های اواخر سلطنت منوچهر با گروه‌هایی از تورانیان و نیز افسانه‌ی مشهور «آرش کمان‌گیر» که با پرتاب تیری از کوه دماوند، موجب تعیین مرزهای ایران و توران شد و به دنبال آن جنگ پایان یافت و میان آن دو صلح برقرار شد، همگی با نوشته‌های کتزیاس، هردوت و سایر منابع که به شورش پارت‌ها علیه ماد اشاره دارد، مطابقت می‌کند. به دنبال این شورش، سکاها به سرزمین ماد وارد شدند و پس از ماجراهایی که هردوت نقل می‌کند، موجب جنگ‌های طولانی مادها با سکاها و دولت لیدی شدند.

ارتباط پارتیان با شاهنامه (داستان‌های حماسی)

درباره‌ی دولت «پارت»، می‌توان به دو نظریه اشاره کرد. منابعی که اساس خود را بر پایه‌ی نوشته‌ها و گزارش‌های استرابون و یوستینوس نهاده‌اند پارتیان یا اشکانیان را از سکایی‌ها (اسکیت) می‌دانند و گروه دوم یعنی ونفلاویوس آیانوس (۱۷۹ ° ۹۰ م)، مارکوستولیوسی‌سرون (۱۰۶ ° ۴۳ ق.م) و فلاویوسیوزف (۱۰۰ ° ۳۸ م) اشکانیان را نه از اشک اول، بلکه از تیرداد اول شروع می‌کنند. در همان حال، محمد جواد مشکور



نیز به سکایی بودن پارت‌ها اذعان دارد و می‌نویسد: «پارتی‌ها از مردم سکایی بودند و لفظ پارت به زبان سکایی به معنی -تبعید شده- است» (مشکور، ۱۳۷۵: ۴۳۳).

در این ارتباط جهانبخش می‌گوید: «اسب‌های شاهنامه، آیین‌های مربوط به اسب و استفاده‌هایی که از اسب می‌شود هم برای ما یادآور خاطره‌ی اسب‌ها و آیین‌های پارتی است و تصویر اسبان پارتی در دوره‌ی اوراپوس و پوشش‌های آن‌ها ما را به یاد اسب و برگستوان در شاهنامه می‌اندازد. این نزدیکی آیینی و کلاً نزدیکی اساسی داستان‌های پهلوانی شاهنامه با دوران پارتی (علی‌رغم تأثیر ساسانیان در شاهنامه) نتیجه‌ی وحدت و اشتراک پارت‌ها و قهرمانان و زندگی قهرمانی شاهنامه از نظر خاستگاه است. چنان‌که خاستگاه بسیاری داستان‌های پهلوانی شاهنامه به گمان ما شرق ایران و سرزمین‌های سکایی بوده است و پارت‌ها اقوامی هستند که از مشرق و شمال شرقی این سرزمین و پس از مجاورت و آمیزش با سکاها و کسب آیین‌ها و باورها و رسوم آن به مرکز ایران آمده‌اند. به همین دلیل برخی پارت‌ها را سکایی پنداشته‌اند. این آیین‌ها در بسیاری از داستان‌های پهلوان سیستانی (سکاستانی یا سکستانی = مربوط به سرزمین سکاها) نیز جلوه می‌کند چنان‌که وی را به همراه اسبش که تنش را شسته و بر او جامه گستریده‌اند، در دخمه می‌کنند و شاید همین کردی از آیین‌های سکایی می‌باشد. (جهانبخش، ۱۳۷۲: ۵۹) همچنین بنا به روایت‌های تاریخی «پهلوانانی مانند

گیو، گودرز، فرود و... از معاصران اشکانیان بوده‌اند». (صفا، ۱۳۸۴: ۲۸)

در زمان اشکانیان دسته‌ای از اقوام سکایی در اواخر قرن دوم میلادی به ناحیه‌ای که بعداً به نام آنان سگستان یا سیستان نامیده شد، مهاجرت کردند و افسانه‌های آنان درباره‌ی «زال» و «رستم» با اساطیر کیانی و اشکانی درهم آمیخت. نام زال به معنی «پیر» که از نظر لغوی واژه‌ای سکایی است، دال بر اصل سکایی داستان‌های اوست. در اوستا بزرگ‌ترین کار طوس از میان بردن خاندان واسک (ویسه) است اما این



افتخار در شاهنامه نصیب گودرز و پسرش، گیو، شده است. این انتقال که مخالف نص صریح اوستا است نشان می‌دهد که قوم پارت و اهالی مشرق ایران به گودرزیان علاقه‌ی بسیار داشتند و از این روی یکی از اعمال بزرگ پهلوانی را بدانان نسبت دادند. علاوه بر این تصور می‌رود که یکی از علل انتساب کار بزرگ طوس به گودرز خلطی است که میان اسم اوستایی «واسک» و نام پارسی «وسه سس» (تلفظ رومی) شده است. وسه‌سس که نام او قابل اشتباه با نام ویسه است از سرداران ولگش اول بود و علی‌الظاهر میان او و گودرز خلافتی وجود داشته است. چنان‌که از مآخذ تاریخی برمی‌آید گودرز پسر گیو است اما در شاهنامه گیو پهلوان پسر گودرز دانسته شده و عین این حالت در متون پهلوی نیز وجود دارد و معلوم نیست معکوس کردن قضیه از کجا نشأت گرفته است. (صفا، ۱۳۸۴: ۵۷۵-۵۸۱)

ابوالفضل خطیبی نیز در این باره اذعان می‌کند که «بیژن و منیژه یکی از داستان‌های جذاب و کهن زبان فارسی است که اصل و منشأ آن به حماسه‌ی پارتیان می‌رسد و تأثیرات بسیاری در ادبیات فارسی بر جای گذاشته است» و می‌افزاید «داستان بیژن و منیژه، حماسه‌ی عاشقانه است که در حماسه‌ی ملی کرد می‌یابد، از این رو منشأ داستان بیژن و منیژه در زمان کیخسرو ریشه داشته و در بخش اساطیری و کیانیان قرار می‌گیرد» او در ادامه می‌گوید «دیرینگی داستان بیژن و منیژه مانند ویس و رامین به زمان اشکانیان می‌رسد، روایات اشکانی وارد حماسه‌ی ملی می‌شوند و می‌بینیم که بدنه‌ی اصلی شاهنامه از خدای‌نامه‌ها و اوستا نشأت گرفته است. در طول تاریخ روایات مختلفی به اوستا افزوده می‌شود و مهم‌ترین آن روایات حماسه‌ی پارتیان است. بخش دیگر آن حماسه‌های مربوط به رستم و خاندان اوست که در سیستان مستقر می‌شوند و روایات حماسی سکاها با روایات ایرانی درمی‌آمیزد. (خطیبی، ۱۳۷۵: ۱۳۲-۱۲۸) از آن‌جا که حماسه و اسطوره در غالب اوقات درهم آمیخته هستند



باید گفته شود که حماسه «به زبانی پهلوانانه سروده شده، از دلآوری‌های پهلوانان و شاهان بلند آوازه و قهرمانان قوم در زمانی بسیار کهن (ولی نه آغازین بدان گونه که در اساطیر وجود دارد)، یا در عصر تاریخی و از فتوحات جهان‌گشایانه آنان یاد می‌کنند». (بهار، ۱۳۸۵: ۹۴) در حماسه نیز می‌توان با رفتارهای اجتماعی و ساختار قومی آشنایی پیدا کرد، اما در اساطیر بیشتر با برداشت‌های جهان‌شناختی مواجه هستیم.

اسطوره و حماسه گاه چنان در هم ادغام شده‌اند که نمی‌توان آن‌ها را کاملاً از هم جدا کرد. مثلاً کیومرث شاهنامه را نمی‌توان کاملاً از گیومرتن اساطیری جدا پنداشت. چون این دو مکمل یکدیگرند. اگر داستان خاندان زال و رستم در دوره‌ی اوستایی وجود داشت، در متون اوستا اشاره‌ایی به آن می‌شد. برعکس، همه جا در اوستا سخن از «گرشاسب»، قهرمان و دلاور دینی، است. در حالی که تنها نام خاندان گرشاسب و لقب او، سام نریمان، به صورت نام پدر و پسر به شاهنامه رسیده است. نام سام در شاهنامه و گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی، ربطی به روایات اوستایی و پهلوی مربوط به گرشاسب ندارد. در اوستا از بهمن، نوه‌ی گشتاسب، و تداوم خاندان او تا اسکندر نیز سخنی به میان آورده نمی‌شود. در حقیقت، شاهنامه بیش از آن که به سنت اوستا و متن‌های پهلوی زرتشتی وابسته باشد، به سنت زنده و پویای روایات شفاهی و گاه مکتوب شرق ایران وابسته است و دلیل تفاوت‌های جدی آن با متن‌ها و مطالب اوستایی و زرتشتی پهلوی همین است. تنها شباهت عمده‌ی شاهنامه با روایات حماسی زرتشتی کهن و میانه، در نام شاهان پیشدادی و کیانی است. هرچند بنیان اساطیری شاهنامه امری مسلم است، اما «حماسه‌ی ملی ایران در تدوین نهایی‌اش، که اینک به دست ما رسیده، نمای ظاهری تألیفی از نوع تواریخ ایام و کارنامه‌ی شاهان دارد و طرح کلی آن در بازگویی تاریخ ایران باستان به شیوه‌ای پرداخته شده است که



ضمن آن زمان اساطیری با تدبیری زیرکانه به زمان تاریخی پیوسته و آنچه اسطوره‌ی محض بوده، اینک به صورت بخشی از تاریخ و پاره‌ای از آن واگرد شده است.» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۷۱-۷۲)

اما کیومرث در اوستا *gay mar tan* و در پهلوی *gay mad* به معنای «زندگی میرنده»، نام نخستین انسان است. در بندهش آمده که گیومرث پهنایش با درازایش برابر است، او را بیشتر به نطفه‌ی نخستین شبیه می‌سازد تا انسان واقعی و میان او و آسمان که آن هم درازا و پهنایش برابر است، نوعی شباهت و ارتباط دیده می‌شود (بهار، ۱۳۷۵: ۴۹) این نطفه همان تخمه‌ی کیومرث است که از آن گیاه ریواس رویید که به نخستین جفت انسان، یعنی مشی و مشیانه مبدل شد. (یارشاطر، ۱۳۶۸: ۵۲۶)

معمولاً در اساطیر همه‌ی اقوام، خدایان اساطیری به نیاکان و فرمانروایان برتر تبدیل می‌شوند یا برعکس، «خدایان اساطیری گذشته خدایی را فرو نهاده، از عالم اساطیر به جهان حماسه فرود آمده‌اند و در عداد فرمانروایان و پهلوانان بزرگ و آغازین قوم خویش قرار گرفته‌اند» درباره‌ی پیشدادیان که در مروج الذهب «از آنان با عنوان جالب «الخداهان» (خدایان) یاد شده، می‌توان تقریباً با اطمینان گفت که از دیرباز همه همداستان بوده‌اند که شاهان این طبقه سرشت اساطیری دارند. اما درباره‌ی کیانیان چنین اتفاق آرایبی وجود ندارد.» (یارشاطر، ۱۳۶۸: ۷۳ و ۹۵)

از پیشدادیان تا پایان عصر کیخسرو تقریباً یک دوره‌ی سه هزارساله‌ی تاریخ حماسی ماست که شامل سه بخش است: از نخستین ایام تا ضحاک، فرمانروایی هزارساله‌ی ضحاک و عصر فریدون تا به آسمان رفتن کیخسرو. در هزاره‌ی اول، پادشاهان با فره هستند، در هزاره‌ی دوم ضحاک بی فره و پیرو اهریمن است، و در هزاره‌ی سوم، افراسیاب از میان می‌رود و کیخسرو شاه و موبد پیروز می‌شود و حکومت سلطنت و دین، و پیروزی راستی بر دروغ شکل می‌گیرد. چون بنابه روایت شاهنامه، پیشدادیان

۱۴۴۱ سال، ضحاک ۱۰۰۰ سال و کیانیان تا کیخسرو ۳۱۰ سال پادشاهی می‌کنند و مجموعاً از نظر تاریخی، کیومرث تا به آسمان رفتن کیخسرو ۲۷۵۰ سال طول می‌کشد. (بهار ۱۳۸۵: ۱-۵)

این تاریخ روایی حماسه‌ی ملی ایران، «ملهم از نحوه‌ی روایت تحول عالم در روایات ایرانی است که بر طبق آن اورمزد، خدای بزرگ، جهان را به نه هزار سال آفرید: سه هزار سال جهان آسوده از هر پلیدی و اهریمنی، در آرامش مطلق بود. پس، اهریمن حمله کرد و سه هزار سال بر جهان مادی فائق بود، و سرانجام با ظهور زردشت و آمدن پسرانش، به صورت نجات بخشان رأس هزاره‌های واپسین، جهان در آخرین سه هزاره از اهریمن و دیوان رهایی خواهد یافت. آن تقسیم سه بخشی تاریخ حماسی با این تقسیم سه بخشی تحول عالم نباید بی ارتباط بوده باشد». (بهار، ۱۳۸۵: ۱۰۵-۱۰۶) در اینجا به برخی از مهم‌ترین شخصیت‌های اساطیری شاهنامه اشاره می‌کنیم و چگونگی گذار آن‌ها به مرحله‌ی حماسه را شرح می‌دهیم:

کیقباد در اوستا نام برده نشده، اما بنابه متون پهلوی از جمله بندهش، او را پس از تولد در جعبه‌ای نهادند و در آب رها کردند هنگامی که از آب گرفته شد، به سلطنت رسید. (بهار ۱۳۶۹: ۱۵۰) در بندهش، از رفتن رستم به کوه، آوردن قباد و بر تخت نشاندنش سخنی نیست. این نشان می‌دهد که شاهنامه در داستان کیقباد از روایات زردشتی بهره برده است. همان‌گونه که مثلاً داستان اساطیری آرش کمانگیر در شاهنامه نیامده، در حالی که این داستان در تیشتریشث اوستایی وصف گردیده است. هر چند قباد شخصیتی هندوایرانی نیست، اما «از آب گرفتن وی یا در کوه بودن و از کوه فرود آمدن و به سلطنت رسیدن وی، خود نمونه‌ای از بن‌مایه‌های مربوط به سرسلسله‌ها یا پیامبران اعصار کهن است». (بهار، ۱۳۸۵: ۱۱۷-۱۱۸)

بن مایه داستان‌های شاهنامه

بنیان حماسه‌ی ملی ایران، یعنی شاهنامه‌ی فردوسی را باید اساطیر کهن هندوایرانی دانست که در طی قرون متمادی شکل اساطیری آن کم‌رنگ‌تر شده و شکلی حماسی و شبه تاریخی به خود گرفته است. بی‌تردید گذر از شکل اسطوره‌ای داستان‌ها و شخصیت‌ها و رفتن به سوی شکل گرفتن وجه تاریخی در اثر گذشت قرن‌های بسیار شکل گرفته است و دگرگونی بسیاری را به خود دیده‌اند. به تعبیر بهار «مطالب اوستایی، چه آن‌ها که در اوستای موجود دیده می‌شوند و چه آن‌ها که از دست رفته و تنها ذکری از آن‌ها در دینکرد بازمانده، فقط از شاهان پیشدادی و کیانی سخن می‌گویند، آن هم تا عصر گشتاسب. از داستان‌ها و قهرمانی‌های خاندان سام، زال و رستم در اوستا نشانی نیست و چنان نشانی نیست که به حذف شباهت داشته باشد، و معلوم است هنوز این داستان‌ها در عصر اوستایی شکل نگرفته بوده است، زیرا وجود همین داستان‌هاست که شاهنامه را به اثری عظیم تبدیل کرده است. (بهار، ۱۳۸۵: ۱۰۳) شاهنامه اثر ملی ایرانیان همواره در طول تاریخ پر فراز و نشیب این مرزوبوم مورد توجه و عنایت مردمان پارسی زبان و دوستداران قرار گرفته است. شاهنامه‌ای که اکنون موجود است و از پس قرن‌های مدید و پرآشوب به دست ما رسیده است دارای داستان‌ها و رزم‌ها و بزم‌های متعدد است که فردوسی توسی تمام آن‌ها را به نظم کشیده است. اما پرسش اینجاست که منبع و منشأ داستان‌های شاهنامه کجاست و حکیم بخرد توسی این منظومه‌ها را از ورای کدام حکایت‌ها و منظومه‌ها گرد آورده است. بی‌شک منظومه‌سرایی (چه غنایی، چه حماسی، چه...) در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. چنان‌که «آثار باقی مانده از ادبیات قبل از اسلام نشان می‌دهد که منظومه‌سرایی در ادبیات دوره ساسانی (۲۲۴-۶۵۲ م.) و قبل از آن سابقه داشته





است و بسیاری از منظومه‌های فارسی دری از اصل پهلوی ساسانی یا پهلوی اشکانی ترجمه شده‌اند». (میرصادقی، ۱۳۷۳: ۲۵۷)

در تاریخ منقول است که فردوسی برای سرایش شاهنامه، غیر از «شاهنامه منثور ابومنصوری» از کتاب‌هایی به نام خدای‌نامه سود جسته است و این خدای‌نامه‌ها که به پهلوی «خوتای نامک» خوانده می‌شدند در حقیقت در زمان ساسانیان یکی از کتبی به شمار می‌رفتند که در دیوان‌های مخصوص نگهداری شده و حاوی مطالبی ارجمند از گذشتگان و نیاکان و داستان‌ها و افسانه‌های مربوط به کشور بودند. اما این تمام ماجرا نیست «زیرا می‌دانیم که مطالب شاهنامه ابومنصوری تنها ترجمه‌ی خدای‌نامه‌ها نبوده است، بلکه برخی از روایات آن را از مآخذ دیگر پهلوی و فارسی گرفته بوده‌اند. از جمله مآخذ فارسی این کتاب آن‌چه با اطمینان از آن اطلاع داریم کتاب «اخبار رستم» است که دهقانی به نام آزاد سرو در پایان سده‌ی سوم یا آغاز سده‌ی چهار هجری (آغاز سده نهم میلادی)، در مرو، در دستگاه احمد سهل تألیف کرده بوده است. مؤلفان شاهنامه ابومنصوری داستان شغاد را از همین مآخذ با ذکر نام مؤلف آن گرفته بوده‌اند که از آن‌جا وارد شاهنامه‌ی فردوسی و غرالسیر ثعالبی شده است. بنابراین می‌توان با گمان نزدیک به یقین گفت که همه یا بیشتر ماجراهای رستم در شاهنامه‌ی فردوسی که در مآخذ موجود عربی و پهلوی پیش از فردوسی از آن‌ها نام نرفته و یا تنها به اشاره‌ای کوتاه بسنده شده، مستقیم و یا غیر مستقیم، از راه شاهنامه ابومنصوری، به همان تألیف آزاد سرو مروی برمی‌گردند، از جمله روایت رستم و سهراب؛ و اما اگرچه ممکن است مآخذ آزاد سرو، کتابی به زبان پهلوی بوده؛ ولی من هیچ دور نمی‌دانم که به همان دلیل سکوت اخبار پهلوی و عربی و فارسی راجع به بسیاری از روایات رستم، آزاد سرو روایات خود را از زبان سکایی یا سندی که در



واقع زبان اصلی روایات مربوط به رستم‌اند گرفته بوده باشد». (خالقی مطلق، ۱۳۶۲: ۸۶)

به هر روی داستان‌های رستم و خانواده‌اش که در سیستان اتفاق می‌افتد و ارتباط آنان با کابل به خوبی تأثیر افسانه‌های سیستان را در پیکره‌ی روایات شاهان نشان می‌دهد. همان‌گونه که در شاهنامه آمده است فریدون، پس از پیروزی بر سلم پسر نیرم یعنی سام را از هندوستان فرا می‌خواند و سفارش می‌کند که پس از مرگ او نبیره‌اش منوچهر، را یاور باشد. از همین زمان با ورود ناگهانی سام به صحنه رخدادها افسانه‌ی سیستان به تدریج فائق می‌گردد و روایات شاهان را واپس می‌راند و از رنگ و جلا می‌اندازد. سرچشمه‌ی افسانه‌ی سیستان به درستی دانسته نیست. نولدکه بر آن است که این افسانه‌ها متعلق به ایرانیان بومی زرنگ و رُخج است و آن‌ها را سکه‌ها به هنگام یورش به سرزمینی که به نام آنان سگستان (سکستان-سیستان) نامیده شده از وطن شمالی خود به همراه نیاورده‌اند. (نولدکه، ۱۳۷۹: ۳۱) حال آن‌که بارتولد با این نظر مخالف است و معتقد است که سکاها یا سکه‌ها آن‌ها را با خود به وطن جدید آورده‌اند که ابوالفضل خطیبی در نقد عالمانه‌ی خود بر ساختار و قالب شاهنامه اثر ارزشمند هانزن آلمانی این آرا را آورده است. (خطیبی، ۱۳۷۵: ۱۳۲-۱۲۸)

در تمام داستان‌های حماسی در بحث عشق‌ورزی و ازدواج همیشه این زنان بوده‌اند که ابتدا قدم پیش می‌گذاشته‌اند چه این‌که در داستان‌های شاهنامه نیز این چنین است. پیش‌قدمی زنان در عشق از سوی بعضی محققان به ژرف ساختن زن‌سروری یا مادرسالاری این‌گونه داستان‌ها نسبت داده شده است. این امر در میان حماسه‌های جهان چنان عام و شایع است که از آن به عنوان یکی از مختصات آثار حماسی نام برده شده است: «ایزدبانویی یا زنی عاشق قهرمان حماسه می‌شود، اما قهرمان به عشق او وقعی نمی‌نهد». (شمیسا، ۱۳۷۳: ۶۳) از نمونه‌های غیرایرانی این ویژگی می‌توان



عاشق شدن ایشتر به گیل‌گمش و بی‌اعتنایی گیل‌گمش به او و نیز بی‌اعتنایی کریشنا به گویی‌ها (دختر شبان‌ها) به استثنای «رادا» را مثال آورد. نمونه‌های ایرانی پیش قدمی زنان در ابراز عشق هم از نظر ژرف‌ساخت از چنین الگویی پیروی می‌کند و به طور کلی آغاز عشق توسط زنان پروتوتایپ (prototype) عشق ایزدبانوها به پهلوانان حماسی است. (سرامی، ۱۳۷۳:۵۰۸؛ استاجی، ۱۳۹۰:۲۶-۷)

ریشه‌ی تاریخی داستان‌های رستم

بیانی در کتاب شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان معتقد است که به یقین رستم شخصیتی تاریخی بوده که بتدریج جنبه‌ی اساطیری به خود گرفته است. وی داستان و اسفندیار را در شاهنامه به فردوسی، نماینگر دو نظام متفاوت حکومت اشکانی و ساسانی می‌داند. رستم قهرمان داستان پارسی و اسفندیار قهرمان داستان ساسانی است. به تعبیر دیگر رستم نماینده‌ی فرمانروایان محلی است که در برابر فشار حکومت مرکزی، برای حفظ موجودیت خود تلاش می‌کردند در حالی که اسفندیار در این داستان از متمرکز و یکپارچه کردن کشور حرف می‌زند. لشکرکشی وی به ترویج دین زرتشت، و مخالفت رستم با انتشار دین نوین مربوط می‌شود که اسفندیار او را سزاوار آتش دوزخ می‌داند. (بیانی، ۱۳۵۵:۷۶)

خالقی مطلق در برابر این پرسش که اصل وجودی رستم و سهراب از کجا آمده، این‌گونه اظهار می‌دارد: «روایت رستم و سهراب و اصولاً تمام روایات رستم سگزی دارای اصل سکایی است و سرزمین سکاها را باید خاستگاه اصلی روایت رستم و سهراب و سه روایت همگون دیگر دانست. مسیر پویش این روایت را از میان سکاها به میان اقوام دیگر من چنین می‌برم: ایرانیان این روایت را خود مستقیم از سکاها گرفته بوده‌اند. در مورد زمان نفوذ روایات سکایی به درون ایرانی باید به این نکته توجه داشت که در شاهنامه رستم با خاندان گودرز خویشاوندست و این موضوع



نشان می‌دهد که در زمان پارت‌ها روایات سکایی با پارتی تلفیق شده است که خود محتمل می‌کند که ایرانیان پیش از پارت‌ها، یعنی در زمان مادها و هخامنشیان با روایت سکایی آشنا بوده‌اند. ارتباط سیاسی عمیق میان مادها و هخامنشیان با سکاها این موضوع را تأیید می‌کند. وی ادامه می‌دهد در این رابطه باید بر دو مطلب توجه داشت: سکاها همانطور تابع مادها و هخامنشیان بودند که رستم در شاهنامه تابع شاهان ایرانی است. سکاها و یا اسکوت‌ها در پرورش شاهزادگان مادی همان نقش را داشتند که در شاهنامه در مورد ترتیب سیاوس توسط رستم هم می‌بینیم. (خالقی‌مطلق، ۱۳۶۲: ۸۶) گلجان در مورد اصل و اساس هویت تاریخی رستم می‌گوید: «در خصوص ماجرای رستم و این‌که متعلق به چه دوره‌ای از تاریخ می‌باشد، اختلاف نظر وجود دارد. نام این پهلوان در اوستا نیامده است، ولی در آثار پهلوی به شکل «روتستخمک» یا «رتستخم» آمده است از طرفی رستم و زال پدرش از پهلوانان سیستان و زابل است. رستم، بر طبق برخی منابع که در شاهنامه بسیار سخن رفته است، سکایی بوده است.» (گلجان، ۱۳۸۳: ۳۰) به نظر بهمن سرکاراتی علت نیامدن نام رستم را در کتاب اوستا چنین نقل می‌کند: «مقدم بودن عصر اوستا بر عصر تدوین داستان‌های زال و رستم است. در حالی که تدوین یشت‌های اوستایی حداکثر، اواسط عصر هخامنشی به انجام رسیده است، داستان‌های زال و رستم ... باید به احتمال بسیار، در حوالی آغاز میلاد مسیح شروع به شکل گرفتن و تلفیق یافتن با روایات پیشدادی و کیانی در شرق ایران کرده باشد؛ و این زمانی است که بلخ و شمال شرق نجد ایران دیگر مرکز دین زردشت نیست.» (سرکاراتی، ۱۳۵۷: ۱۳۲)

هرتسفلد با مارکوات هم عقیده است که افسانه‌های رستم، شکل دوباره‌ی افسانه‌های «کرساسیه» است، با تأثیرات از سرگذشت «گوندوفارس»، شاه سکاها از دودمان پارتی و ملازم گودرز دوم که در سده‌ی اول میلادی در شرق ایرانی و شمال غرب هند

فرمانروایی می‌کرد. هرتسفلد ضمن تأیید این نظریه، شاه سکایی «گوندوفارس» و رستم را با بقایای کوه خواجه در سیستان ارتباط داده است، و آن وجود «قلعه‌ی رستم» یا «کوک کهزاد» است که در کوه خواجه واقع است و با رستم پهلوان اصلی شاهنامه ارتباط دارد. وی حد فاصل سده‌ی یکم ق.م و سده‌ی یکم میلادی را که «گوندوفار» در میانه‌ی آن زندگی می‌کرده است، زمان شکل‌گیری اساطیر ایرانی می‌داند. (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۹۷)

نتیجه‌گیری

امروزه نمی‌توان سهم پارت‌ها و سکاها در شاهنامه را نادیده گرفت. چنین تأثیری در شاهنامه نشان دهنده‌ی قدرت فرهنگ و تمدن سکاهاست که سال‌ها پس از فروپاشی آن‌ها باقی مانده است. فرهنگ و تمدن سکایی از طریق نفوذ حماسه‌ها و روایات سکایی و پارتی در حماسه‌های ملی ایرانی در زمان ساسانیان و پس از اسلام خود را جاویدان ساخته است و در حال حاضر شاهنامه به عنوان مهم‌ترین اثر حماسی ایرانیان مظاهر مادی و غیر مادی فرهنگ و تمدن سکاییان را مخصوصاً به مدد شخصیت رستم بازتاب داده است. «شاهنامه» از «مظاهر فرهنگ و تمدن سکاها» بهره‌های فراوان برده است.

این مظاهر در دو دسته‌ی «مظاهر مادی» و «غیرمادی» در ابیات شاهنامه قابل رؤیت هستند. مظاهر مادی فرهنگ و تمدن سکاها در ابیاتی دیده می‌شود که درباره‌ی میگساری، مال‌دوستی، سوگواری و اسب‌دوستی است و مظاهر مادی در ابیاتی یافت می‌شود که راجع به کینه و نفرت شدید به دشمنان، جادو و افسونگری، اعتقاد به مظاهر طبیعت و سگزی است. مظاهر مادی سکایی ریشه در مسایلی دارد که جنبه‌ی عینی دارد و به یکی از جوانب مادی زندگی مرتبط می‌شود حال آن‌که مظاهر غیر



مادی مربوط به مسائل اعتقادی، حالات و خلق و خوی های سکایی است که بدان شهره بوده‌اند.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳). زبان فارسی و سرگذشت آن، تهران: هیرمند.
- استاجی، ابراهیم (زمستان ۱۳۹۰). «ساختار و ویژگی‌های داستان‌های عاشقانه-حماسی»، نشریه دره دری (ادبیات غنای-عرفانی)، دوره ۱، ش ۱.
- اوستا (۱۳۷۷). گزارش جلیل دوستخواه، ج ۱، تهران: مروارید.
- باقری، مه‌ری (۱۳۷۶). تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر قطره.
- باوند، کیوس (بی تا). تاریخ تطبیقی باستانی ایران، تهران: گوتنبرگ.
- بختورتاش، نصرت‌الله (۱۳۵۰). «علل سیاسی نظامی انتخاب سه پایتخت در ایران هخامنشی»، ماه‌نامه‌ی بررسی‌های تاریخی، آذر و دی، ش ۳۶.
- بهار، مهرداد (۱۳۶۹). بندهش، تهران: توس.
- _____ (۱۳۸۵). جستاری در فرهنگ ایران، تهران: اسطوره.
- بهبزادی، رقیه (۱۳۷۰). «قوم‌های کهن: سکاها»، چیستا، اسفند، ش ۷۶-۷۷.
- _____ (۱۳۷۳). قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران: انتشاران وزارت امور خارجه ایران.
- _____ (۱۳۶۸). «هنر سکایی»، چیستا، تیر و مرداد، ش ۶۰-۵۹.
- بیانی، شیرین (۱۳۵۵). شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: دانشگاه تهران.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۰). تاریخ ایران باستان، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، تهران: خیام.



جهانبخش، جويا (بهار ۱۳۷۲). «اسب و اسب‌گزینی در شاهنامه»، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، ش ۳۲.

خالقی مطلق، جلال (تابستان و پاییز ۱۳۸۶). «از شاهنامه تا خدای‌نامه»، نامه‌ی باستان، سال ۷، ش ۱-۲.

_____ (۱۳۸۹). **یادداشت‌های شاهنامه**، ج ۱، تهران: مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.

خطیبی، ابوالفضل (۱۳۷۵). «پژوهشی عالمانه در ساختار شاهنامه»، نامه فرهنگستان، بهار، ش ۵.

دباکونف، ایگورمیخائیلویچ (۱۳۷۲). **تاریخ ماد**، ترجمه کریم کشاورز، تهران: علمی و فرهنگی.

رایس، تاماراتالبوت (۱۳۷۰). **سکاها**، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: یزدان.

زهتابی کیریشچی، محمدتقی (۱۳۸۴). **تاریخ دیرین ترکان ایران**، قم: قلم مکنون.

رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸). **تاریخ زبان‌های ایرانی**، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). **تاریخ مردم ایران: تاریخ مردم ایران قبل از اسلام**، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

سرکاراتی، بهمن (۱۳۵۷). **بنیان اساطیری حماسه‌ی ملی ایران در شاهنامه شناسی**، تهران: بنیاد شاهنامه‌ی فردوسی.

_____ (۱۳۷۸). **سایه‌های شکار شده**، تهران: نشر قطره.

سید محمودی، امیر (زمستان ۱۳۸۶). **سکاها و اهمیت آن در تاریخ ایران باستان**، «رشد آموزش تاریخ» ش ۲۹.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). **انواع ادبی**، تهران: فردوس.



- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ و ۳، تهران: فردوس.
- _____ (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۵۶). خلاصه تاریخ سیاسی اجتماعی ایران، تهران: امیرکبیر.
- طاهری، محمد (بهار ۱۳۹۱). «جایگاه و تأثیر قوم سکا در تاریخ و شاهنامه‌ی فردوسی»، فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی، ش ۱.
- غروی، مهدی (آذر ۱۳۵۴). قلمرو خاندان رستم و تحقیق درباره‌ی برخی از سرزمین‌های مرزی ایران و هند بر مبنای شاهنامه‌ی فردوسی، مجله هنر و مردم، ش ۱۵۸.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۰). تاریخ باستانی ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶، تهران: نشر قطره.
- گروسه، رنه (۱۳۸۷). امپراطوری صحرائنوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
- گلجان، مهدی (۱۳۸۳). میراث مشترک: نظری اجمالی بر حوزه فرهنگ و تمدن شرق ایران و ماوراءالنهر از کورش تا تیمور، تهران: امیرکبیر.
- مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۸۰). کتیبه‌های هخامنشی: خط میخی پارسی باستان، تهران: نوید شیراز
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۵). نظری به تاریخ آذربایجان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نولدکه، تئودور (۱۳۷۹). حماسه‌ی ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: نگاه.

هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱). *ایران در شرق باستان*، ترجمه زهره بهجو و همایون صنعتی‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

هوار، کلمان (۱۳۸۴). *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

یاحقی، محمد جعفر (زمستان ۱۳۵۵). «اسطوره در شعر امروز ایران»، *فصلنامه جستارهای ادبی*، ش ۴۸.

یارشاطر، احسان (۱۳۶۸). *تاریخ ملی ایران: تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، از مجموعه پژوهش‌های کمبریج، گردآورنده جی. آ. بویل، ج ۳، تهران: امیرکبیر.

